

با یاران پیامبر (ص) در مدینه

خُرَیْمَةُ بِنِ ثَابِتٍ^۱

محمد نقداز



بین مسجد پیامبر و بازار مدینه، میدان گسترده و مسطحی بود پوشیده از سنگ^۲ که در آنجا بر مرده‌ها نماز گزارده می‌شد؛ این محل در زمان پیامبر، به بازاری تبدیل شده بود برای فروش شیر، پنیر و روغن.^۳

روزی عربی بادیه‌نشین^۴ اسب مورد علاقه‌اش را به این بازار آورده بود تا بفروشد که پیامبر اسب را دید و از صاحبش خرید و برای پرداخت بهای آن، به منزل رفت تا پول بیاورد. در این هنگام عده‌ای از منافقین حسادت ورزیده، درصدد کارشکنی برآمدند و عزم آن داشتند که معامله را برهم زنند. آنها در غیاب پیامبر، صاحب اسب را دوره کرده، با حرفهای وسوسه‌انگیز از او می‌خواستند که اصل معامله با رسول خدا را انکار کند.

ابتدا از او پرسیدند: اسب را به چند فروختی؟ و وقتی از قیمت آن آگاهی یافتند، به اتفاق گفتند: این اسب بیش از اینها ارزش دارد! هر یک بهایی را به صاحب اسب پیشنهاد دادند و بعضی بر بعض دیگر در خریدن اسب، سبقت جسته، مرتب قیمت را بالا می‌بردند.

مرد بادیه‌نشین با دیدن این صحنه بر سر دوراهی قرار گرفته بود، کم‌کم طمع در دلش



افتاد که ... و همچنان متحیر و در پی چاره بود. منافقین سخت در انتظار جواب مثبت او بودند تا کار را یکسره کنند. آنان سرانجام بالاترین قیمت را به مرد اعرابی پیشنهاد کردند. در همین هنگام بود که پیامبر از راه رسید و پول اسب را بطور کامل به مرد بادیه‌نشین پرداخت، اما او از قبول پول ممانعت ورزید.

پیامبر با تعجب پرسید: مگر تو این اسب را به من فروختی؟! او سوگند یاد کرد که: به خدا قسم، من آن را به تو فروخته‌ام! پیامبر با خونسردی تمام فرمود: چرا، من این اسب را از تو خریده‌ام. بگو مگو بین پیامبر - ص - و آن مرد ادامه داشت و مردم هم دور آن دو، حلقه زده بودند.

مرد بادیه‌نشین که طمع مال دنیا فریبش داده بود و خود را عاجز از پاسخ می‌دید فریاد زد: اگر راست می‌گویی شاهدهی بیاور که من این اسب را به تو فروخته‌ام. منافقین که خود را موفق می‌دیدند، با خوشحالی تمام نظاره‌گر صحنه بودند و از میان آن همه، حتی یکی هم نپرسید مگر پیامبر دروغ می‌گوید که تو از او شاهد می‌خواهی؟! در این گیر و دار، ناگهان خزیمه بن ثابت از راه رسید. نزدیکتر آمد. تا آنجا که سخنان پیامبر و مرد عرب را شنید، و شنید که مرد بادیه‌نشین می‌گوید: حرف همان است که گفتم، اگر راست می‌گویی شاهدهی بیاور که من این اسب را به تو فروخته‌ام!

خزیمه با شنیدن این سخن، در حالی که با دو دست خویش جمعیت را می‌شکافت جلو آمد، خود را به مرد اعرابی رساند و سینه در سینه او ایستاد و گفت: من شهادت می‌دهم که تو این اسب را به پیامبر فروخته‌ای! همه نگاهها متوجه او شد و نفس‌ها در سینه‌ها حبس گردید. نگاه پیامبر نیز به خزیمه خیره شد. پس از مکث کوتاهی، در کمال تعجب و ناباوری از او پرسید:

چگونه شهادت می‌دهی در حالی که هنگام معامله با ما نبودی؟
خزیمه گفت: ای رسول خدا، من تو را به خبر دادن از آسمان تصدیق کرده‌ام، چگونه به

آنچه خود می‌گویی تصدیق نکنم؟!)

با شنیدن این سخنان، پیامبر - ص - رو به جمع کرد و فرمود:
ای مردم، هر کس خزیمه به نفع او یا بر علیه او شهادت دهد، شهادتش برابر با دو شهادت است.^۵

و بدینسان، خزیمه در تاریخ اسلام «ذوالشهادتین» لقب گرفت.

خزیمه از پیشتازان به اسلام و از جمله ستارگان درخشانی بود که آغوش گرم خود را برای پذیرایی از پیامبر و یارانش در مدینه گشود و در شمار بهترین انصار مدینه قرار گرفت.^۶ روحیه بلند و طبع منیع او، حتی در ایام جاهلیت و قبل از اسلام، مانع از آن بود که بت پرستد و لذا در شکستن بت‌ها از چهره‌های درخشان و پیشگام بود.^۷

از آغاز پذیرش اسلام تا آخرین لحظه‌های حیاتش، دست از یاری دین برداشت و در سخت‌ترین شرایط، همراه پیامبر و در کنار برادران مسلمانش عزم خطر می‌نمود. اصحاب سیره و تاریخ، حضور او را در همه جنگ‌ها؛ از جمله بدر، احد، مته، فتح و ... ثبت نموده‌اند.^۸ خزیمه از اندک کسانی بود که قبیله اوس، در مباحثات و افتخارات قومی و قبیله‌ای خود با خزرج، از او به بزرگی یاد می‌کردند.^۹

جمع‌آوری قرآن کریم از زمان خلیفه دوم با اهتمام تمام آغاز و در زمان خلیفه سوم همچنان دنبال شد و با فراخوان آن، روزی خزیمه بن ثابت اظهار داشت: در قرآن دو آیه است که آن را فراموش کرده‌اید، پرسیدند: کدام آیات؟ در پاسخ گفت: خودم از پیامبر شنیده‌ام:

«لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم» تا آخر سوره توبه.^{۱۰}

با این که باید حداقل دو نفر به وجود این آیه در قرآن شهادت می‌دادند تا مورد قبول واقع شود، اما به خاطر فرمایش پیامبر در مورد خزیمه، از او پذیرفته شد و آن دو آیه در قرآن درج گردید.^{۱۱}

مرحوم صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا»^{۱۲} حدیثی از امام رضا - ع - نقل می‌کند که حضرت در جواب سؤال مأمون که از «اسلام و شرایع دین» پرسیده بود، هنگامی که از افراد



استوار گام و پیروان واقعی پیامبر نام می‌برد، خزیمه را در زمره ایشان ذکر می‌کند که بعد از پیامبر بر روش او باقی ماند و رنگ عوض ننمود.

او پس از رحلت پیامبر در کنار حضرت علی -ع- باقی ماند و از ولایت و وصایت او با صراحت تمام پشتیبانی نمود.

همچنین مرحوم سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» روایتی را از امام صادق -ع- در این باب نقل می‌کند که:

خزیمه در وقایع بعد از رحلت پیامبر -ص- مردم را مخاطب قرار داد و گفت:

ایا می‌دانید که پیامبر شهادت مرا دو شهادت قرار داده؟

همگی گفتند: آری.

خزیمه گفت: پس شاهد باشید که من شنیدم پیامبر فرمود:

تنها اهل بیت من حق را از باطل جدا می‌کنند و آنها هستند ائمه‌ای که می‌شود به

ایشان اقتدا نمود و از آنان پیروی کرد.

ای مردم شاهد باشید، من گفتم آنچه را که می‌دانستم و نیست بر رسول مگر رساندن

پیام.^{۱۳}

آری خزیمه در کنار علی -ع- ماند و با دشمنان او در جبهه‌های مختلف جنگید.

گرچه تلاش بسیار شده که جانبداری او از حق کم‌رنگ نشان داده شود و چون

نتوانسته‌اند حضور او در جنگ جمل و صفین را انکار کنند به حیلۀ دیگری دست زده‌اند؛ و آن

این که مدعی شده‌اند خزیمه در جمل و صفین حاضر شد اما نجنگید تا زمانی که عمار کشته

شد، آنگاه دست به شمشیر برد.^{۱۴}

اما خوشبختانه اخبار متناقض آنان و گفته‌ها و اشعار خزیمه قبل از جمل و صفین^{۱۵} و

در حین نبرد، گویای این واقعیت است که: خزیمه از بهترین و بزرگترین یاوران حضرت علی

بود که بدون تردید و شک، تا آخرین لحظه در رکاب حضرتش شمشیر زد و از مکتب و

مذهبش دفاع نمود و در راه آن جان باخت.

و سرانجام این رادمرد فضیلت و تقوا در سن ۹۴ سالگی در رکاب مولایش علی در

جنگ صفین بخاطر جانبداری از حق، به شهادت رسید.^{۱۶}

و این فریاد امیرالمؤمنین علی است در فراق او و دوستانش که:

«... کجایند برادرانم، آنهایی که راه را طی کردند و همواره بر حق بودند؟ کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند امثال ایشان از برادرانشان؛ آنهایی که بر مردانگی پیمان بستند و سرهایشان شهر به شهر برای گرفتن جایزه پیش ظالمان برده شد؟!»

راوی نقل می‌کند: کلام حضرت به اینجا که رسید، آهی سخت از دل برکشید و با دست محاسن مبارکش را گرفت و در حالی که اشک گونه‌اش را خیس کرده بود، ادامه داد:

«... آه، کجایند برادرانی که قرآن را می‌خواندند و در استحکامش می‌کوشیدند. در واجبات تدبیر و اندیشه می‌کردند و آن را بجا می‌آوردند. سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند.

هنگامی که برای جهاد آنان را فرا می‌خواندی اجابت می‌کردند. به امام و رهبر خود اعتماد داشتند و از او پیروی می‌نمودند.^{۱۷}

متأسفانه تاریخ سراسر حماسه اسلام، شاهد خیانت کسانی است که تعصب کور جاهلی، عقل و هوش آنان را ربوده بود. از آنجا که نمی‌توانستند فضایل تثبیت شده این مردان خدا را انکار کنند، برای آنها امثال و اقران می‌تراشیدند. از مهمترین موارد این خیانت‌ها داستان خزیمه است. خزیمه تا آخرین لحظه حیاتش، دست از یاری وصی رسول خدا برنداشته و در سن ۹۴ سالگی همانند شیر، در جبهه صفین می‌غُرَد و با دشمنان علی؛ یعنی دشمنان حق می‌جنگد. بعضی چون نمی‌خواهند این بزرگمرد مسلمان، از یاوران علی شمرده شود در تاریخ تحریف کرده، می‌گویند: خزیمه بن ثابت در زمان خلیفه سوم از دنیا رفت! و آن که در صفین شهید شد، ذوالشهادتین نیست، شخص دیگری است.

ابن ابی‌الحدید در پاسخ به این ادعای کذب می‌نویسد:

«کتب حدیث و سنت، فریاد می‌زند که: در بین صحابه، چه از انصار و چه غیر انصار، کسی نیست که اسمش خزیمه بن ثابت باشد مگر ذوالشهادتین.»

و بقول هم او:



«شما را چه سود اگر برای امثال خُزیمه، ابوالهیثم، عمار و غیر آنها، امثال و اقربان بتراشید! زیرا اگر کسی با دیده انصاف در علی بنگرد، می‌داند که اگر او تنهای تنها باشد و همه مردم در مقابلش جبهه‌گیری کنند و با او بجنگند، همانا او بر حق است و بقیه بر باطل.

راستی که هوای نفس را دوایی نیست.»^{۱۸}

● پی‌نوشتها:

- ۱ - خزیمه از طایفه «خَطْمَه» و از قبیله «اوس» مدینه است. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ دارالشعب.
- ۲ - نام این محل «بلاط» بوده نک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۷
- ۳ - فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۱-۴۰۰، باب نوادر، ج ۱
- ۴ - نامش سواد بن قیس المحاربی است. نک: الاصابه، ج ۲، ص ۹۴
- ۵ - اصل این ماجرا از مسلمات تاریخی است که در کتابهای شیعه و سنی آمده است، اما متأسفانه آنچه در منابع و مصادر اهل سنت آمده، صدر و ذیلش ناسازگار است و هیچ اشاره‌ای به کارشکنی منافقین در آن نشده. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶۴؛ فروع کافی، ج ۷، ص ۴۰۱-۴۰۰؛ طبقات کبری، ج ۴، ص ۳۸۰-۳۷۸
- ۶ - الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۵، چاپ دار احیاء التراث العربی.
- ۷ - تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۲۴۴، چاپ مؤسسه الرساله.
- ۸ - استیعاب، ج ۲، ص ۴۴۸، چاپ نهضت مصر؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ دارالشعب.
- ۹ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۴۷، چاپ دارالفکر دمشق.
- ۱۰ - همان، ص ۴۶
- ۱۱ - در همین زمینه خبر دیگری از زید بن ثابت نقل شده که می‌گفت: زمانی که قرآن را جمع و ثبت می‌کردیم یک آیه را که خودم از پیامبر شنیده بودم گم شده بود، آن را نزد خزیمه یافتیم «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...»
سوره احزاب: ۲۳
- ۱۲ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷-۱۲۱ با تصحیح استاد سید مهدی حسینی لاجوردی.
- ۱۳ - اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸
- ۱۴ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۷
- ۱۵ - ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» نقل می‌کند: هنگام حرکت به سوی صفین، حضرت برای بزرگان مدینه خطبه‌ای خواند و آنها را به جهاد دعوت نمود. پس از سخنان حضرت همه ساکت ماندند. از آن میان دو نفر از کبار صحابه به نام ابوالهیثم، و خزیمه بیا خاستند و با ایراد سخنانی از حضرت پشتیبانی نموده و اعلان آمادگی کردند. الکامل، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۵؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸
- ۱۶ - سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۸۵
- ۱۷ - صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۲۶۴، خطبه ۱۸۲
- ۱۸ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.

